■ روزنـامه فرهنگی، اجتمـاعی صبـح ایـران ■ صاحب‌امتیاز: سـازمان صداوسـیمای جمهـوری اسـلامی‌ایران ■ نخسـتین موسسـه فرهنگـی مطبوعاتی کشـور دارای گواهینامـه بین‌المللی ISO9001:2008

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلـوار میرداماد، جنـب مسـجد الغدیـر، شـماره ۱۲۹
■ تلفـن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنـگار تحریریـه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سـازمان شهرسـتان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پسـتی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشـترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سـازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیـامـک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابـط عـمـومـی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چـاپ: به‌صـورت همزمـان در تهـران و شهرسـتان‌ها (چاپخانه‌هـای روزنامـه جام‌جـم)

دوشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۹۸ | ۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۰ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۴۴۹ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Monday - 2019 August 5

حدیث روز: بحارالانوار

امام محمد باقر(ع): با واگذاری همه چیز خود به خدا، به آسایش ضمیر خویش دست‌یاب و آسودگی تن را در آسایش و آرامش دل بجوی.

پلک احساس: سعدی

خبرت هست که بی‌روی تو آرامم نیست
طاقت بار فراق این همه ایامم نیست

امروز در تاریخ:

- شهادت دکتر حسن آیت، نماینده مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۰ش)
- درگذشت حسین پناهی، شاعر و بازیگر سینما و تلویزیون ایرانی (۱۳۸۳ش)
- شهادت حاج رجب محمدزاده، جانباز ۷۰ درصد (۱۳۹۵ ش)
- بمباران اتمی هیروشیما توسط آمریکا (۱۹۴۵م)

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۳/۱۰ — غروب آفتاب: ۲۰/۰۵
اذان مغرب: ۲۰/۲۵ — نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۳
اذان صبح (فردا): ۴/۴۰ — طلوع خورشید (فردا): ۶/۱۶

پیش‌بینی آب و هوا سه‌شنبه

تهران	اهواز	ایلام	اراک	بوشهر	سمنان	گرگان	یاسوج
۴۲ / ۲۶	۴۷ / ۳۰	۳۷ / ۱۸	۳۷ / ۱۶	۳۹ / ۳۱	۴۱ / ۲۸	۲۹ / ۲۲	۳۷ / ۲۰

حکمت ۱۴۶: نهج‌البلاغه

ایمان خود را با صدقه دادن و اموالتان را با زکات دادن نـگاه داریـد و امـواج بـلا را بـا دعـا از خود برانید.

سعی صفا — ۱۴

سفرنامه حج

صدایم کرده..

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

می‌نویسم انسان مجبور به رفتن است، دکمه دیلیت را نگه می‌دارم جمله را اصلاح می‌کنم. می‌نویسم: انسان محکوم و مجبور به رفتن است، رفتن یك ابر مفهوم است. گاهی درد، گاهی با رنج، گاهی خونریزی، رفتن از خود خویش. در رفتن است که رشد اتفاق می‌افتد و در رفتن است که راف‌های یمنی عقیق برش می‌خورند و درخشان و آبدار می‌شوند، در رفتن است که قلوه سنگی از پنجشیر به بانکوك می‌رود برای تراش و می‌شود زمرد.

در رفتن است که حج حسین می‌شود عاشورا و اویس است که رفتن را انتخاب می‌کند برای دیدن حبیب خدا. جوانه می‌رود، ابر می‌رود، رود می‌رود، برای کمال و دریا شدن. باید رفت و بزرگ شد و البته بزرگ شدن درد دارد، روزهای روشن مدینه تمام شد و بانگ الرحیل کاروان به صدا درآمد، ظهر در اتاق را زدند که عصری می‌رویم مکه، یکهو انگار یکی سمت درخت چنار دلم با تفنگ ساچمه‌ای شلیك کرد، یك دسته گنجشك هراسان آشوب شدند و پریدند و فقط یکی‌شان روی زمین افتاد، همان‌که رفتن قسمتش نبود، برنامه این بود که احرام تن کنیم و برویم مسجد شجره محرم شویم و راه بیفتیم سمت مکه.

حال غریبی است، خیلی حال غریبی است، لباس احرام دو تکه پارچه سفید است فقط، عین کفن، بدون جیب، عین کفن بدون مدل و دوختن، قبلش باید غسل کنی عین قبل کفن پوش شدن، باید می‌رفتیم و آخ که دل کندن از شهر رسول خدا چه سخت بود. خداحافظی می‌کنم و همه آرزویم این است: ولا جعله ا... آخر العهد منی لزیارتکم، لطفا این آخرین زیارتم نباشد.

خداحافظی می‌کنم با حرم نبی خدا، با بقیع، با کبوترهایش، با سحرهای پشت در نشینی‌اش با غبار ملیح صبحگاهی‌اش... و خداحافظی می‌کنم با احد، با قبا، با حضرت حمزه، با مسجد درع و خب البته بغض امان نمی‌دهد.

یك ساعتی از مدینه خارج می‌شویم و می‌رسیم به مسجد شجره. یك مسجد با معماری زیبا و دلپذیر و خوشایند که حکم رختکن را دارد، خیلی‌ها اینجا احرام پوشیدن را آغاز می‌کنند، برای غسل قبل از احرام حمام تدارك دیده‌اند و بعد قرائت اوراد و اذکار احرام و بعد هم راه افتادن سمت مکه.

حیاط مسجد را پلکی تورق می‌کنم، برادرانم از همه جهان آمده‌اند، همه یکدست سفیدپوش برای رستخیز حج، دلشوره شیرینی به جانم افتاده، مثل دلشوره اعلام نتایج کنکور، مثل دلشوره بله گرفتن از او که دوستش داری... دلشوره خشت خیس خورده چسبناکی است، چسبیده ته حلق. حج را می‌گویند دعوت است، نه قسمت است و نه سعادت، یعنی چی توی من دیده که صدایم کرده، آمده‌ام چه‌کار کنم؟

صدایم کرده و حتما کاری با من داشته؟ صدایم کرده که گوشم را بپیچاند؟ می‌گویند هواپیما دنده عقب ندارد، برای این‌که سر خطش کنند یك یدك‌کش از پشت می‌کشدش به عقب و می‌آوردش سرخط برای اوج گرفتن! دعوتم کرده یقه ام را بگیرد و سرخطم کند برای اوج گرفتن؟ منی که قیچی گناه بال‌هایم را خیلی سال است ناکار کرده را امیدی به پرواز هست؟

دعوتم کرده و باید بگویم می‌آیم لبیك یعنی همین! لبیك یعنی می‌آیم چشم! لبیك یعنی اصلا آمدم چشم! همین‌که غلام را از بین غلامان خواجه عزت کند و صدا کند و کارهم نداشته باشد بهشتی است... صدایم کرده و حتما کارم دارد...

کافه میرداماد

گفت‌وگو با آنا پناهی، دختر زنده یاد حسین پناهی

مثل شعرهایش زلال بود

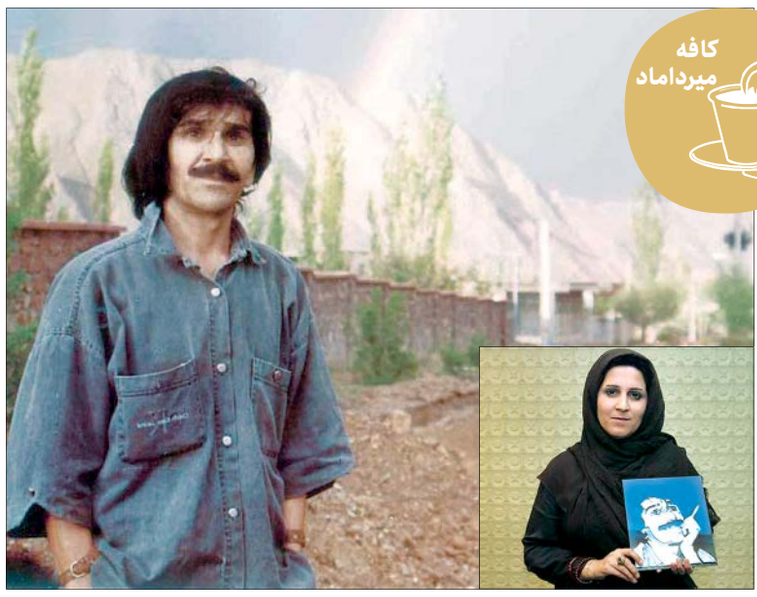

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

۱۵ سال قبل در چنین روزی حسین پناهی، رفت برای همیشه؛ از دنیایی که برایش جای شگفت‌انگیزی بود به جایی که نمی‌دانست کجاست و ما هم نمی‌دانیم کجاست.

این بار اما یادمان او را با خودش شروع نمی‌کنیم که چه بود و چه کرد و از خودش چه میراث متفاوتی برای فرهنگ و هنر ایران به جا گذاشت. از همسرش شروع می‌کنیم؛ شوکت صادقی، متولد سال ۱۳۴۱. ۱۴ ساله بود که به عقد حسین پناهی ۱۹ ساله درآمد. خواستگاری و مراسم عقدی کاملا سنتی.

دخترش آنا می‌گوید: طبق رسم و رسومات آن زمان بزرگان خانواده تصمیم گرفته بودند این دو با هم ازدواج کنند که کردند و صاحب سه فرزند شدند، دو دختر و یك پسر. مادرم سواد زیادی نداشت اما خدا او را در سرنوشت پدرم قرار داده بود تا حسین پناهی بتواند حسین پناهی شود. مادرم، حسین پناهی را درك کرد از همان اول. سر پر شور و دل بی‌قرار او را شناخت و رهایش کرد تا هر طور دوست دارد، زندگی کند. مادرم یك زن بود، زنی که در جایگاه زیستی او باید توقعاتی از مردش داشته باشد و مرد باید آنها را برآورده کند. اما مادرم هیچ از همسرش نخواست. گذاشت او هر طور دوست دارد زندگی کند. وقتی پدر تصمیم گرفت به تهران بیاید و زندگی را در اینجا ادامه دهد، مادرم همراهش نیامد، چون اصلا آدم زندگی در تهران نبود، اما مانع پدر هم نشد. هیچ‌وقت از کم و کاستی‌های زندگی نگفت، گلایه نکرد. پدرم به قول خودش در این موضوع مقصر به تقصیری بود که تقصیری نداشت! اما همیشه مادرم را دوست داشت، قدردان او بود و می‌دانست شوکت برایش چه کرده و همین برای مادر کفایت می‌کرد. همه آنها که پدرم را از نزدیك می‌شناسند، می‌دانند او آدم ویژه‌ای بود، رفاقت و هم‌صحبتی و همنشینی با او رسم و رسومات خاص خودش را داشت، نمی‌توانستی به‌راحتی وارد خلوت او شوی و مادرم به این خلوت احترام گذاشت و برای همین احترام دید، هم از سوی پدرم و هم از سوی فرزندانش و هم از طرف همه کسانی که او را می‌شناختند. پدرم وقتی مُرد، مادرم ۴۰ ساله بود.

ورود آنا به خلوت پدر

آنا پناهی درس فلسفه خوانده، پدرش او را با فلسفه آشنا کرده و علاقه به این رشته را در او شکل داده. آنا صاحب یك انتشاراتی است. او می‌گوید: من و خواهرم، لیلا نه نویسنده‌ایم و نه شاعر. ادبیات و فلسفه را دوست داریم اما حرفه‌مان نیستند. برادرم سینا اما شعر می‌گوید.

حسین پناهی اگر زنده بود الان صاحب دو نوه از آنا بود؛ مانی ۱۳ ساله و ماهور دو ساله. حتما عاشق آنها بود. همان‌طور که آنا، عاشق پدرش بود و هنوز هم عاشق است. هنوز هم با بغض درباره پدرش و جای خالی او صحبت می‌کند و می‌گوید: حسین پناهی آدم معمولی نبود، حتی برای من که دخترش بودم. دوازده سیزده ساله بودم که فهمیدم اگر قرار است به پدر نزدیك شوم باید آداب همنشینی و هم‌صحبتی با او را یاد بگیرم. باید به او ثابت کنم هم دخترش هستم، هم رفیقش. باید به او می‌گفتم دوست دارم با افکارش آشنا شوم، دوست دارم برایم شعر بخواند. خیلی تلاش کردم تا مرا به خلوتش راه داد!

از آنا می‌پرسم، رابطه‌های پدر و دختری، رابطه‌های عمیق و عجیبی هستند. معمولا پدر به سمت دختر می‌رود و تلاش می‌کند به خلوت او راه پیدا کند، با او رفیق شود اما شما گویا مسیری معکوس را طی کرده‌اید؟

خلق و خوی

می‌گوید: ما پدر را می‌دیدیم. من درك کردم که بابای من با آدم‌های پیرامونم فرق دارد، همین درك باعث شد او را بپذیرم همان‌گونه که بود. پدرم عاطفه وسیعی داشت که ما را پوشش می‌داد، اما من چیزی فراتر از این عاطفه عادی می‌خواستم برای همین تلاش کردم تا به آن دست پیدا کنم. وقتی برای ادامه تحصیل به تهران آمدم به پدرم نزدیك‌تر شدم و ارتباطی زیبا و عمیق بین ما شکل گرفت. من تشنه آموختن بودم و پدر سرشار از علم و معرفت. چیزی را از من دریغ نکرد. هر چه از او بیشتر طلبیدم بیشتر به من علم و معرفت و عاطفه داد.

مردی در مه

به آنا می‌گویم، برای من حسین پناهی بسیار عزیز است؛ نه به‌واسطه حسین پناهی بودنش بلکه به این دلیل که در پدرم تغییری به وجود آورد که برای همیشه در ذهنم مانده و هرگز از یاد نخواهم برد. پدرم وقتی تله‌فیلم دو مرغابی در مه را دید، عاشق حسین پناهی شد. شاید عاشق صداقت و یك جورایی سادگی به اصطلاح دهاتی و بی‌شیله پیله حسین پناهی، چون خودش تقریبا همین مشخصات را داشت. بعد از دو مرغابی در مه، پدرم، مادرم را «ستاره» خطاب کرد. پدرم به آلزایمر دچار شد و همه چیز را فراموش کرد الا مادرم و جالب اینجاست که باز هم مادرم را ستاره خطاب کرد، حتی آن زمان که همه چیز را از یاد برده بود! این را می‌گذارم به حساب خاص بودن شخصیت حسین پناهی و تاثیر عمیقی که بر آدم‌ها می‌گذاشت؛ با شعرش با بازی‌هایش و با کلامش.

آنا پناهی می‌گوید: همه آنها که حسین پناهی را از نزدیك می‌شناسند، می‌دانند او خاص بود. باور دارم پدر با دنیایی از معلومات و اطلاعات به دنیا آمد و تا جایی که توانست، آنچه می‌دانست را به دیگران منتقل کرد. حسین پناهی آمده بود تا گفته‌های نهان و پنهان را به ما بگوید و برود.

می‌گویم: شاید به همین دلیل همه ما و همه آنها که با پناهی و آثارش آشنایند باور دارند حسین پناهی کاملا شبیه شعرهایش و نوشته‌هایش بود. می‌گوید: پدرم شبیه هیچ‌کس نبود. شبیه خودش بود. کپی کسی نبود. ادای کسی را درنمی‌آورد. مثل اعتقاداتش حرف می‌زد مثل باورهایش شعر می‌گفت، مثل واقعیت زندگی‌اش نقش بازی می‌کرد. خود خودش بود، بدون هیچ‌گونه تحریفی. همه آنها که تولد و بزرگ شدن پدر را دیده‌اند، می‌گویند او از بچگی با همه آدم‌ها فرق داشت. انگار گمشده‌ای داشت از همان اول و آمده بود آن را پیدا کند و برود. ذهنش پر از سوال بود. جست‌وجوگر بود. فضای دژکوه و سرزمینی که پدرم در آن متولد شد به او کمك کرد تا پرسشگری‌اش را کامل کند و آن‌قدر دنبال جواب سوالاتش باشد که پر از دانستگی شود. اما پر از دانسته‌ها بود و تلاش می‌کرد آنها را به کمك کلمات به دیگران هم بگوید. حسین پناهی اصل خودش بود بدون کپی برداری. برای همین است که اصل ماند و بعد از آن هر کسی آمد که حسین پناهی دوم شود، نشد که نشد. حسین پناهی بعد از ۱۵ سال که از درگذشتش می‌گذرد هنوز بین مردم زنده است و مردم دوستش دارند، چون هرگز نقش بازی نکرد و برای خوشایند کسی یا گروهی شعر نگفت. شعرها و نوشته‌هایش، خودش بودند برای همین تکرار نشد و فکر هم نمی‌کنم در آینده هم تکرار شود.

مقطع حساس کنونی

داستان ۹۹ و ۹۹۹ و رضایت از زندگی

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

مدیرعامل شرکت متوجه شد نیروی خدماتی شرکت بسیار شاد و خجسته است و با این‌که کارش در قیاس با کار دیگر کارکنان کار بی‌کیفیتی محسوب می‌شود، برعکس سایر کارکنان که بسیار نومید و افسرده و غرغرو هستند از روحیه مثبت، خوب و بانشاطی برخوردار است. مدیرعامل شرکت که از این امر تعجب کرده بود، علت را از معاون شرکت جویا شد.

معاون شرکت گفت: او از آنجا که جزو تیم ۹۹تایی‌ها نیست، چنین شاد و سرزنده و خوشحال است. مدیرعامل شرکت گفت: تیم ۹۹تایی‌ها چیست؟ معاون شرکت گفت: بیایید تا به شما نشان دهم.

معاون و مدیرعامل به‌طور مخفیانه به آبدارخانه رفتند و معاون یك دسته صدتایی اسکناس ده‌هزار تومانی از جیب درآورد و یك‌دانه از آنها را برداشت و ۹۹تای دیگر را همراه کاغذی که روی آن نوشته شده بود تقدیم به شما، روی میز گذاشت و سپس هردو در گوشه‌ای مخفی شدند. دقایقی بعد نیروی خدماتی شرکت وارد آبدارخانه شد و وقتی کاغذ و دسته اسکناس را روی میز دید آنها را برداشت و بعد از اظهار خوشحالی مشغول شمردن آنها شد. وقتی فهمید اسکناس‌ها ۹۹تا هستند، نگران شد و شروع به گشتن کرد. روی میز، زیر میز، داخل کابینت‌ها، زیر سماور، شیر سماور، روی زمین و خلاصه همه‌جا را گشت و وقتی اثری از اسکناس گمشده پیدا نکرد، با ناراحتی و افسردگی روی صندلی نشست و به فکر فرو رفت. معاون به مدیرعامل گفت: حالا او هم جزو تیم ۹۹تایی‌هاست و از این‌پس همواره به‌جای لذت بردن از ۹۹تای موجود، از فقدان آن یك‌دانه مفقود افسرده و غمگین و ناراضی است. مدیرعامل به معاون گفت: عجب. سپس افزود: ولی زدی بدبخت را افسرده کردی. معاون گفت: این‌گونه نمی‌ماند. مدیرعامل گفت: تو خودت چرا این‌قدر شنگولی؟ معاون گفت: ما تیم ۹۹۹تایی هستیم و از آنجا که یکی در هزارتا رقمی نیست، بود و نبودش را دایورت می‌کنیم. در این لحظه مدیرعامل به معاون گفت: ای ۴درصدی و هردو با هم خندیدند.

واتس‌اپ امن‌تر می‌شود

فیس‌بوك قصد دارد با کمك الگوریتم‌های هوش مصنوعی که در دستگاه‌های کاربران نصب می‌شود، محتوای پیام‌های آنان را قبل از ارسال و رمزگذاری، اسکن کند و از انتشار مطالب خلاف قوانین اجتناب کند.

به گزارش مهر، در صورت اجرای این اقدام، نرم‌افزار واتس‌اپ به طور خودکار قبل از رمزگذاری و ارسال پیام‌ها، آن را اسکن می‌کند. کارشناسان هشدار داده‌اند چنین تنظیماتی نیازمند آن است که واتس‌اپ پیام‌های ممنوعه را به توسعه‌دهندگان منتقل کند تا به این ترتیب آموزش هوش مصنوعی را ارتقا دهد.

به این ترتیب فیس‌بوك با کنترل محتوای پیام قبل از رمزگذاری و ارسال، به کاربران اجازه نمی‌دهد مطالبی خلاف قوانین این پلتفرم اجتماعی را منتشر کنند.

علاوه بر آن نگرانی‌هایی وجود دارد که این اقدام سبب می‌شود دولت‌ها در نهایت با اجبار شبکه‌های اجتماعی را وادار به جاسوسی از پیام‌های کاربران کنند. فیس‌بوك در کنفرانس توسعه‌دهندگان خود که در می ۲۰۱۹ برگزار شد برنامه خود را برای انتقال فرآیند کنترل محتوا از مراکزی با کارمندان انسانی به سیستم‌های هوش مصنوعی در دستگاه‌های کاربران اعلام کرد.

دلواپسان زمین

گروهی از دانشمندان و محققان برجسته خواستار تحول اساسی در نحوه استفاده از زمین‌های مختلف در سراسر جهان شدند تا با تغییرات آب و هوایی مقابله شود. به گزارش فارس، قرار است ظرف روزهای آینده گزارش ویژه‌ای با موضوع تغییرات آب و هوایی و زمین‌ها توسط سازمان ملل منتشر شود. گزارش یاد شده توسط گروه بین دولتی تغییرات آب و هوایی یا آی‌پی‌سی‌سی تهیه و منتشر خواهد شد. در گزارش یاد شده تحولاتی همچون جنگل‌زدایی و کاهش امکان کشاورزی بر اثر تغییرات آب و هوایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این تحولات عامل یك چهارم موارد انتشار گازهای گلخانه‌ای در جو کره زمین است.

زنان ایزدی ۵ سال بعد از واقعه

دیروز به مناسبت پنجمین سالگرد جنایت کشتار ایزدی‌ها به دست گروه تروریستی داعش هزاران نفر از ایزدی‌ها در منطقه عامودا در شمال شرق سوریه دست به تظاهرات زدند. به گزارش فرارو، سوم آگوست ۲۰۱۴ اعضای گروه تروریستی داعش به شهرستان سنجار و اطراف آن حمله کردند و هزاران کرد ایزدی را کشتند و هزاران دختر، زن و کودك را ربودند. به خاطر این حمله صدها هزار نفر از کردهای ایزدی از مناطق‌شان آواره شدند و اکثر آنها تاکنون نتوانسته‌اند به وطن خود بازگردند. سازمان ملل متحد در ماه ژوئن ۲۰۱۶ اعلام کرد داعش علیه ایزدیان مرتکب نسل‌کشی شده و به دنبال نابودی کامل این دین است. تاکنون چندین گور دسته جمعی از اجساد ایزدی‌ها که توسط داعش قتل‌عام شده‌اند کشف شده و از سرنوشت بیش از ۳۰۰۰ زن و دختر ایزدی که توسط داعش ربوده شده‌اند اطلاعی در دست نیست. روز گذشته نیز پارلمان اقلیم کردستان عراق به دلیل قتل‌عام ایزدی‌ها در سوم ماه آگوست ۲۰۱۴ این روز را روز نسل‌کشی ایزدی‌ها اعلام کرد. رئیس جمهور عراق نیز با صدور بیانیه‌ای گفت: جنایت‌هایی که گروه تروریستی داعش ضد ایزدی‌ها مرتکب شد بسیار دردناك و بیانگر افکار جنایتکارانه و تکفیری تروریست‌ها و عقاید شوم آنها بود.

جریان زندگی

علی رئوف

گفتم شکر خدا چه نشاطی دور این رودخانه جریان گرفته است. انگار زندگی مردم با این رود گره خورده؛ همین‌طور که چشمش را از جریان آب زنده رود برنداشته بود گفت: باید باشی لحظه باز شدنش را ببینی. این روزها که آب زاینده رود چند صباحی است مردم داری می‌کند و دوباره از مردم گوشه می‌گیرد و شهر را خالی می‌کند، مردم بیشتر قدرش را می‌دانند. وقتی خشک است انگار جریان زندگی مردم کند می‌شود. شبی که قرار است بعد از مدتی رودخانه باز شود و آب به شهر برگردد مردم اینجا با شور و نشاط غریبی جمع می‌شوند. انگار که عزیزشان از سفر برمی‌گردد.

بررسد

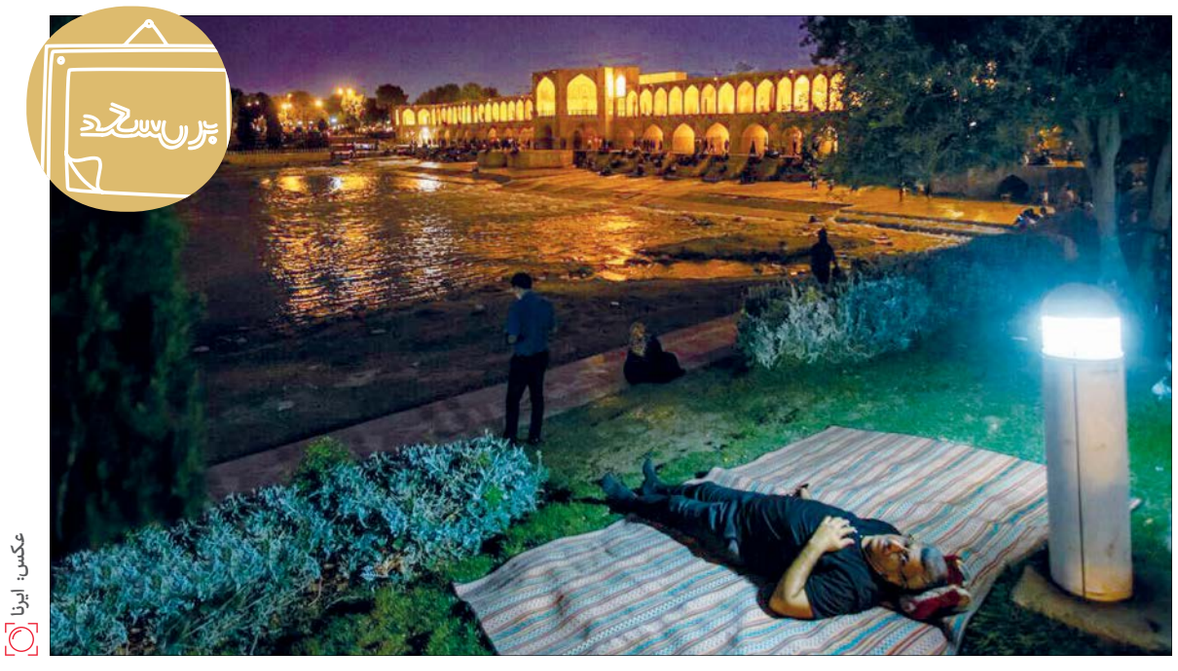

عکس: ایرنا